

# غنی زاده

محمود غنی زاده یکی از آزادیخواهان صدر مشروطیت است که سهم مهمی در اشاعه فرهنگ و بالابردن سطح افکار عمومی زمان خود داشته است .

غنی زاده از عنفوان جوانی در محافل ترقی خواهان و روشنفکران آذربایجان شرکت داشت و با افرادی چون محمدعلی تربیت و سیدحسن شریفزاده و سیدحسن تقی زاده و رضازاده شفق در پیشبرد اهداف عالی ملی و میهنی هماهنگی و همفکری مینمود .

وی فرزند میرزا غنی بود که در ماه جمادی الثانی سال ۱۲۹۶ هجری قمری در شهر سلماس آذربایجان (شاهپورکنونی) تولد یافت و پس از طی تحصیلات معمول زمان و بویژه علوم ادبی با امور تجارت پرداخت و از اوان جوانی بخدمت مطبوعات درآمد و بدوا " نامه ها و مقالاتی برای شادروان سیدجلال الدین الحسینی ملقب بمؤید الاسلام مدیر روزنامه حل المتین " که بزبان فارسی در شهر کلکته چاپ و منتشر میشد ارسال مینمود و در همین روزگاران برای ملاقات و کسب فیض از محضر حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف نویسنده روشنفکر و بیدار دل مسافرتی به قفقاز کرد و در ترمخان شوره بخدمت او رسید و پس از آنکه بوطن بازگشت ابتدا در ماه رمضان المبارک سال ۱۳۲۴ قمری روزنامه مجلس ملی تبریز را که بعدها بنام روزنامه انجمن تغییر نام داد در شهر تبریز منتشر کرد که نخستین شماره آن در ماه رجب سال ۱۳۲۵ قمری انتشار یافته است .

این روزنامه نخستین روزنامه ای است که پس از اعلام حکومت مشروطه در آن شهر منتشر شده و اداره آن بعهده سیدعلی اکبر و کیلی و محمود غنی زاده بوده است .

در ماه محرم سال ۱۳۲۵ قمری روزنامه " فریاد " را با همکاری حبیب الله آقازاده در شهر ارومیه (رضائیه کنونی) بنیاد نهاد که بطور هفتگی در چهار صفحه در آن شهر چاپ و منتشر میشد .

این نخستین روزنامه ای است که در رضائیه بحلیه طبع آراسته شده و قبل از آن اصولا " در رضائیه سابقه ای برای انتشار روزنامه نبوده است .

در سال ۱۳۲۷ ق در تبریز با انتشار روزنامه دیگری بنام " بوقلمون " پرداخت . این آزاده مدتی نیز با شادروان دکتر رضازاده شفق همکار مطبوعاتی بود و در انتشار روزنامه

"شفق که بصاحب امتیازی و سردبیری رضازاده شفق در تبریز طبع و منتشر میشده بعنوان عضو هیات تحریریه و بعداً بنام مدیرمسئول در اداره کار آن روزنامه بادکتر شفق همکاری مستقیم داشته است .

غنی زاده در سال ۱۳۲۸ ق روزنامه " محاکمات " را در تبریز منتشر کرده که انتشار آن تا اواسط سال ۱۳۲۹ ادامه یافت و در همین اوقات باتشویق مخبرالسلطنه هدایت استاندار وقت آذربایجان مامور تشکیل دادگستری در شهر رضائیه شد و بناچار از انتشار روزنامه‌های محاکمات و شفق کناره گرفت .

غنی زاده پس از تجاوز و ورود سپاهیان روس تزاری به تبریز و حادثه خونین عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری که پاره‌ای از مجاهدان و آزادیخواهان نامی مانند میرزا علی‌آقای تبریزی ملقب به ثقة الاسلام ، شیخ سلیم و ضیاء العلماء و صادق الملک باشاره روسها بدار آویخته شدند باجمعی از آزادیخواهان آذربایجان باستانبول مهاجرت کرد و در آنجا مدت چهار سال اقامت کرد و بامور بازرگانی و مطالعه در ادبیات ترک پرداخت و با انتشار مقالات سیاسی و اشعار پرشور میهنی در روزنامه معروف (اختر) که در آن موقع بزبان فارسی در استانبول انتشار می یافت همچنان خدمات مطبوعاتی و ملی را دنبال میکرد .

غنی زاده در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری (سال ۱۹۱۵ میلادی) در بحبوحه جنگ جهانی اول از سوی کمیته ایرانیان مقیم برلن بآنجا دعوت شد و چندی عضویت هیات تحریریه مجله ادبی و تاریخی واجتماعی کاوه را که در آن زمان باسلوبی دلپذیر در برلن طبع و منتشر میشد بعهده داشت و ضمناً تصحیح و طبع کتابهای سفرنامه ناصر خسرو و زادالمسافرین و وجه دین ( طبع برلن سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ قمری ) باهتمام علامه محمد قزوینی و مقدمه فاضلان غنی زاده و مجموعه رباعیات عمر خیام نیشابوری در چاپخانه کاویانی برلن بیه کوشش وی پایان یافت و همچنین رساله جوابیه غنی زاده بنام پاسخ بروشنی بیک بزبان ترکی استانبولی در مطبعه کاویانی برلن انتشار یافت .

غنی زاده در این رساله از مردم آزاده آذربایجان دفاع کرد و صریحاً " جواب دندان شکنی به بیگانگان و متجاوزان داده و از این راه نیز تسلط و توانائی خود را بزبان و ادبیات ترک باثبات رسانده است .

وی پس از سالها دوری از وطن در سال ۱۳۰۴ شمسی بایران آمد و در بهار سال ۱۳۰۵ روزنامه "سهند" را در تبریز دایر کرد. این روزنامه یکی از جرید معتبر انتقادی است که در بیداری مردم نقش بسزائی داشته و قسمتی از مقالات محققانه غنی زاده نیز در آن روزنامه بطبع رسیده و همچنین کتابهای پالتو ، داروی خواب و آدم نامرئی بترجمانی وی از زبان آلمانی بفارسی در یاورقی آن روزنامه بطور مسلسل چاپ و منتشر شده است .

این مرد دانشمند و شاعر خوش‌قریحه در روز سی‌ام بهمن‌ماه سال ۱۳۱۳ شمسی (برابر با سال ۱۳۵۳ قمری) در حالی که پنجاه و هفت سال از زندگانی پرفراز و نشیب و پرثمر و تلاش او می‌گذشت در شهر تبریز دارفانی را وداع گفت غنی‌زاده کم شعر میگفت ولی آنچه از آثار منظوم او بجای مانده در نهایت درجه سلاست و انسجام و درکمال دل‌انگیزی و شیوایی سروده شده و حاکی از توانایی طبع سرشار اوست .

از میان آن آثار قطعه (تحریر) و مثنوی (هدیان) او در نزد سخنوران و ادب‌دوستان مشهور است .

شادروان اسمعیل امیرخیزی در قصیده‌ای که درباره درگذشت وی سروده بآن دو اثر شیوا و کم‌نظیر اشاره کرده که ذیلاً "قسمتی کوتاه از آن قصیده بلند را که حاوی ماده تاریخ سال فوت غنی‌زاده نیز میباشد نقل میکنیم :

چهداری ز آزادگان دل نژند؟

سراپرده لاجوردی پرنند

درون سوشرنگی برون سوی قند...

دل از مهر این بدکنش بازبند

سخنوردبیر آن مدیر (سهند)

هشیوار و فرزانه و هوشمند

برنج‌اندرون سال پنجاه واند...

ز (هدیان) و آن نامه دلپسند

زفر بهار و زهند و پرنند

بسوزد چنان چون درآتش سیند

(سزدارشور بر جهد از سهند)

۱۳۱۳ شمسی

این شاعر آزاده و روشنفکر چکامه (تحریر) را که در آن مراتب حیرت و سرگردانی خود را درباره دستگاه خلقت اعلام داشته برای استاد سیداحمد ادیب پیشاوری (۱۲۶۰-۱۳۴۹ قمری) فرستاد و از این سخنور توانا درخواست کرده طی قصیده جوابیه‌ای سؤال وی را پاسخ گوید .

این هردو منظومه برای نخستین بار در مجله ایران‌شهر (چاپ برلین) بطبع رسیده که ذیلاً "بنقل هردو مبادرت میشود

نگونسار ای آسمان بلند  
نگون بادت ای خرگه برشده  
همه رنگ و ریواست آئین‌تو  
تا آنجا که گوید :

جهان را چنین ست آئین و کیش  
نگه کن (غنی‌زاده محمود) را  
دریغ از چنین نامبردار مرد  
از آن پس که بود اندرین کهنه‌دیر

دریفا از آن نفسزگفتار او  
که راند دگر از (تحریر) سخن  
دل دوستان در غم سوک او  
بتاریخ مرگش خرد نغزگفت :

قطعه مرحوم محمود غنی زاده سلماسی اینست :

گم شد رهم بدشت نشان قدم کجاست ؟  
آن راکه خیمه در طلب او برون زدیم  
بال و پرم بساحت بیگانه پاک سوخت  
مشکین ستارگان شبم طعنه میزنند  
ای رهبران بنقطه لادریم برسند  
تفسیر وحی و باطن تنزیل گومخوان  
شوریده را که باز نداند سراز قدم  
کیهان زبون زقوه بی مشعر قضاست  
جسم ضعیف را بره سیل حادثات  
در کشور وجود بجائی نرفت راه

و این هم پاسخ منظوم ادیب پیشاوری :

ای کرده گم طریق عقیق و مقام حی  
چشم از جهنده برق یمانی مکن فراز  
بازشهی فتاده زشه دور در هوا  
جیب گمان بدر و حجاب قیاس هم

\* \*

یرواز مرغ بام حرم بین و سایه وار  
صافی ست از زکام دماغ لطیف عشق  
گل چون قدم شمارو شمیش حدوث وار  
بررفته آهن است گذرگاه عاشقان  
ور خامه قضاست آننده نگارها  
برترزنیستی و زهستی ست یایه ام  
بگذر از اینهمه که زدل رست بیخ غم  
بیداد مار دوش زاندازه در گذشت  
ظلمت فرا گرفت اقالیم شسرق را  
گیتی پرازخان برنده زیاده است  
دیجور مازجور معادی در آزشست  
هرکشته ای زسی کشاورز نم گرفت

فرسوده شد قدم زنگایو حرم کجاست ؟  
بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست ؟  
آن شاخسارانس که سوشیرم کجاست ؟  
شمشیر برق زای شه صبحدم کجاست ؟  
دستی زدستگیرمروت شیم کجاست ؟  
مارا سرمباحث پریبیج و خم کجاست ؟  
امکان قحص و بحث حدوث و قدم کجاست ؟  
کسر امجال دم زدن از پیشو کم کجاست ؟  
دست ستیز و قدرت لاونعم کجاست ؟  
آن ره که میروود بدیار عدم کجاست ؟

در تیه حیزتی که ره ذی سلم کجاست ؟  
تا آیدت یدید که ورد چشم کجاست ؟  
طبعت دهد خبر که شه با علم کجاست ؟  
تا بنگری عیان که سواد خیم کجاست ؟

دنیال او بتاز که بینی حرم کجاست  
دریابد از شمیم که باغ ارم کجاست  
بی از حدوث برکه جمال قدم کجاست  
آنجا بقای نقش و نشان قدم کجاست  
یس بی رویتی بجهان یک رقم کجاست  
مارا محال بحث وجود وعدم کجاست  
سیلی که برکندزد لم بیخ غم کجاست ؟  
شاه کشنده مار و کشنده نقم کجاست ؟  
رخشنده آفتاب که روید ظلم کجاست ؟  
مردی چو کوه ثابت و راسخ قدم کجاست ؟  
بانک خروس و مژده اسبیده دم کجاست ؟  
کشت مرابحز زسحاب تو نم کجاست  
و اینک ابیاتی از مثنوی "هدیان" که آنرا میتوان شاهکار جاودانی غنی زاده بشمار

آورد نقل میکنیم .

اینکه بینم عجا حال تب است  
اخترانند سوی من نگران  
شمع تابوت من مسکین است  
از چه آفاق چنین مانده خموش  
مرگ یک شاعر پندار پرست  
ناید این بار چه بر ماه افتاد؟  
وز چه رومانده عوالم مبهوت؟  
باز این صحنه خوناب اندود

یاتصاویر هیولای شب است  
بهر جان دادن من منتظران  
اینکه می بینم یا پروین است؟  
یای تاسر شده گوئی همه گوش  
مگر این مایه تماشائی هست؟  
راه کم کرده مگر چاه افتاد؟  
زیروبالا همه در بهت و سکوت  
بازیک فاجعه خون آلود

\* \* \*

نیست در کون صدائی مطلق  
که فرو میرود اندر جگرم  
میرباید زمن آرام و قسار

بجز از ناله مرغ یا حـق  
سخت برنده چو یک نیشترم  
خواب از دیده قرار از دل زار

\* \* \*

بروای مرغ چنین داد مکن  
که ندارد سر موئی تاثیر  
کاندرین ساحت گیتی حق نیست  
حق زویرانه مسا بهر نصبت  
حق کجا گوش فرا دار و بهین  
آتش قهر بر افروخته اند  
آنچه بر توده غمرا گذرد  
آتش و خون بزمن حکمرواست  
حق کجا؟ رو در افسانه هستن

اینهمه بیهده فریاد مکن  
مرغ احق، بی کار خود گیر  
آنچه تو میطلبی مطلق نیست  
بلکه در چاه عدم وارون است  
روی گیتی همه آه است و این  
خانمان ضعفا سوخته اند  
دودش از ظارم اعلا گذرد  
قدرت قاهر حق تو کجاست؟  
آتش بر دل دیوانه من . . .

این مثنوی طولانی است ما هم در اینجا سخن را پایان می بریم .